

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سید احمد الحسن: انسان وقتی از منیت رها می شود که خود را نبیند و جز پروردگارش را پیش از هر چیز، با هر چیز و پس از هر چیز نبیند. دائم باید متوجه شیطان و شری که در درون ما است، باشیم و باید هر چه در توان داریم برای کشتن آن به کار بریم. دشمن ترین دشمنان ما، نفس خود ما است. الجواب المفید، ج ۳، سوال ۲۲۲

امام رضا (علیه السلام) و دعا برای مهدیین(ع)

علیرغم ادله‌ی فراوان برای فرزندان داشتن امام مهدی علیه‌السلام و وجود دوازده مهدی از نسل ایشان، متأسفانه باز هم اشکال‌تراشان و شبهه افکنان در کلام اهل بیت علیهم‌السلام تشکیک می‌کنند. به مناسبت ماه ذی‌قعدة، ماه زیارتی امام رضا علیه‌السلام، به روایاتی دال بر امامت مهدیین از این امام همام و ولی نعمت گنج‌های طالقان اشاره خواهیم کرد.

میرزای نوری در نجم‌الناقب ج ۲ ص ۷۳، بعد از این که دوازده دلیل، بر وجود ذریه‌ی امام مهدی (ع) ذکر می‌کند، می‌گوید: (... و هرگز خبری معارض با این اخبار نرسیده، جز یک حدیث که شیخ ثقه فضل بن شادان نیشابوری به سند صحیح از حسن بن علی خراز، نقل می‌کند و می‌گوید: (علی بن حمزه بر امام رضا (ع) وارد شد و به ایشان عرض کرد: آیا شما امام هستید؟ فرمود: آری. عرض کرد: من از جد شما جعفر بن محمد (ع) شنیدم که فرمودند: هیچ امامی نیست، مگر این که برای ایشان فرزندی باشد.

امام رضا (ع) فرمود: ای شیخ! آیا فراموش کرده‌ای یا خودت را به فراموشی می‌زنی؟! جعفر (ع) این‌طور نفرمودند؛ بلکه فرمودند: امامی نیست که فرزندی نداشته باشد، جز آن امامی که حسین بن علی در زمان او خروج می‌کند، زیرا برای او فرزندی نیست. عرض کرد: راست گفتید، فدایتان شوم، جدتان این‌چنین فرمودند).

امام رضا علیه‌السلام که خودشان سالها به دلیل نداشتن فرزند مورد سرزنش و طعن دوستان نادان و دشمنان بودند، ضمن تصحیح خطای گفتاری راوی، روایت را به صورت کامل بیان می‌نمایند و روشن می‌کنند امام حسین علیه‌السلام بر امامی نماز خواهند خواند که فرزند ندارد. و این استثنایی است که خداوند برای این امام در نظر گرفته است.

مخالفین دعوت مبارک یمانی آن را به امام مهدی (ع) نسبت می‌دهند و به این روایت استناد می‌کنند که امام مهدی (ع) فرزند ندارند. اما به اعتقاد یمانیون این امام، همان مهدی دوازدهم است. و با روایات بسیاری ثابت می‌شود که امام مهدی (ع) نه تنها فرزند دارند بلکه دوازده تن از نسل ایشان حاکمان حکومت عدل الهی و هادیان امت اسلام خواهند بود. در زیر به بخش‌هایی از دعای امام رضا علیه‌السلام در شأن امام مهدی و فرزندان‌شان اشاره می‌کنیم: شیخ طوسی(سید بن طاووس در جمال الاسبوع ص ۳۰۷ ذکر کرده که شیخ طوسی این دعاء را در اسانید متعدد روایت کرده)با اسناد خود از یونس بن عبدالرحمان می‌گوید: امام رضا (ع) به دعاء برای صاحب الامر، با این دعاء سفارش می‌فرمودند: (اللهم ادفع عن ولیک و خلیفتک و حجتک علی خلقک... اللهم اعطه فی نفسه و اهله و وَلَدَه و ذریته و أمته و جمیع رعیته ما تقر به عینه و تسر به نفسه و تجمع له ملک المملکات کلها قریبها و بعیدها و عزیزها و ذلیلها...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اصحابی کالتَّجُومِ بآئِهِم اَقْتَدَیْتُمْ اَهْتَدَیْتُمْ) (همه اصحاب من مانند ستاره می‌باشند به هر کدام اقتدا کنید هدایت می‌شوید). اِیْنِ حَدِیْثِ بَرای اثبات عدالت همه کسانی است که پیامبر اکرم (ص) را درک کرده‌اند و از آنان به عنوان صحابه یاد می‌شود. بر این اساس، حتی معاویه را نیز عادل می‌دانند!

پاسخ: در "خزینة الجواهر" می‌نویسند: یکی از علمای اهل سنت از شیخ بهایی پرسید: چرا مردم عثمان را شهید کردند با آنکه پیامبر فرمودند: (اصحابی کالتَّجُومِ بآئِهِم اَقْتَدَیْتُمْ اَهْتَدَیْتُمْ) شیخ بهایی پاسخ داد: به دلیل همین حدیثی که تو آن را مسلم می‌دانی، قتل عثمان جایز است، زیرا محمد بن ابوبکر نیز قطعا از اصحاب رسول خدا و در زمره قاتلان عثمان بود و جمعی دیگر از اصحاب با او همراه بودند و چون حدیث شامل آنها هم هست، لذا قتل وی بلامانع خواهد بود.

پیامبر(ص) در آخرین روزهای عمر مبارکشان فرمودند:

(لوح و دواتی برای من بیاورید تا برای شما نوشتاری بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید) (صحیح مسلم – کتاب الوصیه)
در این کلام رسول الله (ص) بیان نمودند که تمسک به نوشتار ایشان (ص) باعث هدایت و مانع از گمراهی است. اما به راستی این نوشتار بازدارنده از گمراهی کدام مکتوب است؟ و چه ویژگی دارد؟
روزی امام صادق (ع) سخن آغاز کرد و فرمود: (رسول خدا (ص) فرمود: هر کس بمیرد در حالی که امامی برای او نیست، مرگش، مرگ جاهلیت است. عرض کردم: رسول الله (ص) چنین فرموده است؟ فرمود: آری، به خدا سوگند [ایشان] چنین فرموده است. عرض کردم: هرکس بمیرد در حالی که امام ندارد مرگش، مرگ جاهلی است؟ فرمود: آری) (الکافی: ۱ / حدیث ۳۷۶)

از آنجایی که شرط حقیقی گمراه نشدن، همانا شناخت حجت خداوند در هر زمان که اوصیا پیامبر(ص) می‌باشند، لذا پیامبر (ص) در صدد نوشتن وصیت نامه خود که بیان‌کننده نام اوصیا بعد از خود می‌باشد بودند. و روایت‌های بسیاری از نوشته شدن این مکتوب عاصم من الضلال حکایت دارند. سلیم بن قیس گوید: شنیدم که سلمان می‌گفت: بعد از آن که آن مرد آن سخن را گفت و رسول الله (ص) غضبناک شده و آن استخوان کف را کنار انداخت، علی(ع) فرمود: آیا از رسول الله(ص) نرسیم که قصد نوشتن چه چیزی را در آن استخوان کتف داشت، که اگر آن را می‌نوشت هیچ کس گمراه نمی‌شد و حتی دو نفر نیز با هم اختلاف پیدا نمی‌کردند؟ پس سکوت کرد تا هر که در خانه بود بیرون رفت و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) ماندند. من و دوستانم، ابودر و مقداد نیز بلند شدیم که برویم. علی(ع) به ما فرمود: بنشینید. پس خواست که از رسول الله (ص) سوال کند و ما می‌شنیدیم. پس رسول الله (ص) خود کلام را آغاز نموده به علی (ع) فرمود: ای برادرم! شنیدی دشمن خدا چه گفت؟ قبل از آن جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد که او سامری این امت و رفیقش گوساله‌اش است. و این که خداوند تفرقه و اختلاف را بر امتم، بعد از من مقدر فرموده‌است. پس به من امر کرده که آن چه را که می‌خواستم در آن استخوان کتف بنویسم، برای تو بنویسم، و این سه نفر را شاهد بگیرم. پس برایم صحیفه‌ای حاضر کن. پس علی (ع) صحیفه‌ای آورد و رسول الله (ص) نام ائمه‌ی هدایت را پس از خود یک به یک به او املا فرمود و علی (ع) به دست خویش آن را نوشت. (کتاب سلیم بن قیس ص ۳۹۹)

از آنجایی که پیامبر (ص)، به شهادت قرآن (وَمَا یُنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ) (و سخن از روی هوی نمی‌گوید) (سوره نجم: ۳) (إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْیُ یُوْحٰی) (نیست این سخن جز آنچه بدو وحی می‌شود)

(سوره نجم: ۴)

این کلام رسول الله محمد (ص)، که تمسک به وصیت که معرفی‌کننده اوصیا بعد از خود می‌باشد بازدارنده از گمراهی است بایستی حقیقتا جلوی گمراهی را گرفته و سبب هدایت شود.

در این نوشته برآنیم تا تحلیلی عقلانی و نقلی بر این کلام مبارک داشته، تا بتوانیم بهترین استفاده را از فرموده رسول الله (ص) داشته باشیم.

اولین امکان انحراف در این ادعا، انتساب دروغین وصیت که شامل معرفی افرادی به عنوان حجج الهی است، به پیامبر(ص) می‌باشد بدین صورت که متنی به عنوان معرفی حجج الهی به پیامبر(ص) به دروغ نسبت داده شود.

نام بردن اوصیا و حجج الهی در سه مورد اتفاق می‌افتد:

۱- پیامبر(ص)

۲- امامان بعد از پیامبر(ص)

۳- قائم(ع) در آخرالزمان

اولین بار توسط پیامبر(ص)، خلفا الهی بعد از خود را نام می‌برند.

امیر المومنین(ع) به طلاحه فرمود: ای طلحه، مگر تو خود شاهد نبودی که وقتی رسول خدا(ص) از ما استخوان کتفی خواست، تا بر آن چیزی بنویسد که پس از او امت او به گمراهی نیفتد و دچار اختلاف شود، و آن دوست تو چنان سختی را گفت که: البته رسول خدا هدایان می‌گوید، و پیامبر خدا(ص) خشمگین شد و از نوشتن صرفنظر نمود؟ طلحه گفت: بله من شاهد آن واقعه بوده‌ام. امیرالمومنین(ع) فرمود: پس از اینکه شما بیرون رفتید، رسول خدا(ص) مرا از آنچه قصد داشت که در آن (قطعه استخوان) بنویسد و مردم را بر آن گواه گیرد، با خبر ساخت، و همچنین از اینکه جبرئیل به آن حضرت خبر داده بود، که خدای تعالی می‌داند که امت در آینده نزدیک دچار اختلاف و تفرقه خواهد شد. پس از آن، رسول خدا(ص) صحیفه‌ای خواست، و آنچه را که قصد داشت در آن استخوان کتف بنویسد، به من املا فرمود و سه نفر را بر آن شاهد گرفت: سلمان فارسی و ابودر و مقداد را. و کسانی را که پیشوایان هدایت هستند از آن جمله که اطاعتشان را تا روز قیامت به مومنان امر فرموده نام برد، و مرا نخستین آنان خواند، بعد این پسر حسن و سپس این فرزندم حسین، و سپس نه تن از اولاد این فرزندم حسین، آیا همین طور است ای ابادر و تو ای مقداد؟ آن دو گفتند: ما گواهی می‌دهیم به درستی اسناد آن به رسول خدا(ص). طلحه گفت: به خدا سوگند من از رسول خدا(ص) شنیدم که به ابودر می‌فرمود: زمین هرگز زبان‌آوری بر پشت خود حمل نکرده و آسمان هرگز بر او سایه نیفکنده که راستگوتر و نیکوکارتر از ابودر باشد و من نیز گواهی می‌دهم که آن دو جز به حق شهادت نمی‌دهند، و تو در نزد من راستگوتر و نیکوکارتر از آن دو هستی. (کتاب سلیم بن قیس

ص ۲۱۱. الغیبة النعمانی ص ۸۱)

دسته دوم که نام حجج الهی را بیان می‌کنند و این بیان را به پیامبر(ص) نسبت می‌دهند توسط امامان(ع) می‌باشد.

امام صادق(ع) فرمود: آیا فکر میکنید که این کار امامت (وصیت به امام بعدی) به اختیار مردی از خاندان است که به هر کس که بخواهد می‌سپارد، به خدا قسم که آن عهدی است از جانب خداوند که بر رسول خدا (ص) نازل شده و مردانی که هر یک بعد از دیگری نامشان برده‌شده‌است تا به صاحب آن پایان یابد.

و این عهد رسول الله (ص) همان وصیت اوست.

از امام کاظم (ع) از پدرش فرمودند: امام علی (ع) فرمودند در اول وصیت رسول خدا (ص): بسم الله الرحمن الرحیم این همان عهد محمد بن عبد الله (ص) است به او وصیت کرد و به امر خدا آنرا به وصیش علی بن ابی طالب (ع) مستند نمود ... (مکاتب الرسول ج ۲ ص ۹۳- بحار الانوار ج ۸۱ ص ۲۲۴)

دسته سوم که وصیتی را به پیامبر(ص) نسبت داده و از آن به عنوان دلیل حقانیت استفاده می‌شود در آخرالزمان و با فترتی از امامان (ع) می‌باشد که توسط قائم (ع) اینکار صورت می‌گیرد.

امام صادق (ع) فرمود: صاحب این امر با سه خصوصیت شناخته میشود که در هیچکس جز او نیست. او نزدیکترین مردم به کسی که قبل از اوست میباشد و او وصیش است. با او سلاح رسول‌الله (ص) است. با او وصیت رسول‌الله (ص) میباشد. (بصائر الدرجات ص ۲۰۲

الکافی ج ۱ ص ۳۷۹)

حارث بن مغیره نصری گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم: صاحب این امر با چه چیزی شناخته می‌شود؟ فرمود: با سنگینی و وقار و علم و وصیت. (بصائر الدرجات ص ۵۰۹. الامامة والتبصرة ص ۱۳۸. الخصال ص ۲۰۰)

از آنجایی که رسول الله(ص) به وصیت خود که شامل بیان نام اوصیا می‌باشد، صفت بازدارنده از گمراهی را داده است لذا عقلا امکان استفاده دروغین از وصیت رسول الله(ص) نمی‌باشد. در بررسی این موضوع ما دو وجه نسبت به این وصیت در مقابل داریم: وجه اول: انتساب وصیت به پیامبر (ص).

به این مفهوم، متنی که اسامی اشخاصی به عنوان اوصیا پیامبر (ص) را داراست به پیامبر (ص) نسبت داد.

وجه دوم: ادعای نامی از اسماء موجود در وصیت.

به این مفهوم که شخصی مدعی گردد من همان هستم که نامش در این مکتوب که بیان‌کننده اسامی اوصیا پیامبر (ص) است ذکر گردیده است.

ادامه دارد....

وصیت رسول خدا(ص) در شب وفات



امام صادق (ع) از پدرانش... از امیرالمومنین علی ع خبر داد که رسول الله (ص) در شب وفاتش به امام علی (ع) فرمود:

”ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور. رسول الله (ص) وصیتش را به امام علی (ع) املاء نمود تا به جایی رسید که فرمود: یا علی بعد از من دوازده امام است و بعد از آن ها دوازده مهدی خواهد بود... تا به فرزندش (ح م د) مستحفظ از آل محمد واگذارنماید. آن ها دوازده امام هستند و پس از آن ها دوازده مهدی خواهند بود، پس(هرگاه وفاتش رسید، وصیت و جانشینی) را به فرزندش که نخستین نزدیکان است، تسلیم می‌نماید. او سه نام دارد. نامی مانند نام من و نام پدرم و آن عبد الله واحمد واسم سوم مهدی است و او اولین مؤمنین است”

(ترجمه کتاب غیبت شیخ طوسی: ص ۳۰۰ ح ۱۱۱)

نسب سید احمد الحسن(ع)

سید احمدالحسن فرزند سید اسماعیل فرزند سید صالح فرزند سید حسین فرزند سید سلمان فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام می‌باشد. سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام می‌باشد که برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله ص بشارت تولد ایشان را دادند. و فرستاده ای از سوی حضرت عیسی (ع) و حضرت ایلیا (ع) برای مسیحیان و یهودیان می‌باشد. ایشان دعوت الهی خود را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام در سال ۱۹۹۹ میلادی در نجف اشرف پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی علیه السلام همچون دعوت رسول الله (ص) به همه جهان انتشار یافت.

ایشان برای اثبات حقانیت خود به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند:

این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:

۱) نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله ص را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است و ۲) علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده اند و با آن همه علمای ادیان را به تحدی فرا خوانده و ۳) پرچم البیعه(له دعوت به حاکمیت خدا)

سردیر

«عبرت از گذشتگان»

خداوند متعال می‌فرمایند: (روزی که مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: برای ما درنگی کنید تا از نورتان فروغی بگیریم، گفته شود: به پشت سرتان بازگردید و از آنجا نور بطلبید. میانشان دیواری برآورده شود که بر آن دیوار دری باشد که درون آن رحمت باشد و بیرون آن عذاب * آنها ندایشان دهند: آیا ما با شما همراه نبودیم؟ گویند: بلی، اما شما خوشترن را در بلا افکندید و به انتظار نشستید و در شک بودید و آرزوها شما را بفریفت تا آنگاه که فرمان خدا دررسید و شیطان شما را به خدا مغرورتان کرد * پس امروز نه از شما فدیهای پذیرد و نه از کافران، جایگاهتان آتش است، آتش سزاوار شما است و بد فرجامی است.) (حدید: ۱۳ تا ۱۵)

در داستان‌های پیامبران پیشین و امت‌هایشان که گاه پیرو پیامبران بودند و گاهی دیگر پیرو سامری‌ها، یک بار به یاری پیامبران می‌شناقتند و در بسیاری دیگر آنها را تنها می‌گذاشتند و ستمگران و طاغوت‌ها را یاری می‌کردند، عبرتی است برای عبرت‌گیرنده و پندی است برای پندگیرنده! تحقیق و بررسی در این خصوص ضروری است و مرور حوادث آن تا آنچه پس از وفات پیامبر(ص) از کنار زدن جانشین آن حضرت و استیلا یافتن بر حکومت و فاجعه‌های غم‌انگیزی که این واقعه بر سر امت آورد که هنوزهم از عواقب آن به شدت در رنج به سر می‌بریم. حاصل شد، ما را در فهم آنچه پس از رحلت پیامبر(ص) رخ داد چه برای امیرالمؤمنین و چه برای فرزندان معصومش، یاری می‌دهد؛ همان کسانی که از طاغوتیانی که با تجاوزگری بر سکان حکومت مسلط شدند، رنج‌های بسیاری تحمل کردند، همان طور که امرا از سامری‌ها امامان گمراهی- رنج‌هایی تحمل کردند؛ کسانی که پیوسته شریعت را تحریف و مسلمانان را خوار و خفیف می‌کنند. همان طور که بررسی وضعیت امروزی ما از طریق مطالعه‌ی داستان‌های انبیای پیشین و امت‌هایشان به ما کمک می‌کند تا آینده‌ای که در آن ظهور خاتم اوصیا امام مهدی(ع) و آنچه ایشان با آن رویارو خواهد شد چه از ناحیه‌ی طاغوتیانی که مسلمانان را خوار و خفیف و با حضرت پیکار می‌کنند مانند سفیانی و چه از سوی سامری‌ها (علمای بد نهاد بی‌عمل) اتفاق خواهد افتاد را مطالعه کنیم.

مضامین دعوت یمانی آل محمد ﷺ و اهدافش



خواست من خواست خداوند سبحان است ؛ اینکه زمین پر از عدل و داد شود ، همان گونه که از ظلم و ستم پرشده است ، گرسنه ها سیر شوند و هیچ فقیری بی سرپناه نباشد ، یتیم ها بعد از غم های طولانی شاد شوند ...

جواب البیبر | پاسدوهای روشنگر بر بستر امواج ج ۱ سوال ۲ |

(همچون بنایی محکم و استوار باشید و اسباب خود را آماده کنید و با علم و عمل نیکو و إخلاص برای خدای متعال، خود را مهیا سازید، و بر شما است که طاهر باشید و نماز و دعا را پیشه خود کنید. خدا شما را موفق گرداند و در مسیر راست و درست نگه دارد و شما را مورد نصرت غالب و دائمی خود قرار دهد).

احمدالحسن علیه‌السلام به یکی دیگر از مشکلات انصار که موجب رنجش ایشان است اشاره می‌کند و می‌فرماید:

(ثم لیکن شغلکم فی إصلاح ذات بینکم وکونوا رحماء بالمؤمنین یرحمکم الله) (الجواب المنیر، ج ۳، ص ۳۶)

(پس باید دل مشغولی‌تان در زندگی اصلاح روابط بین خودتان باشد، بر مومنان رحم کنید تا مشمول رحمت الهی گردید).

(أرجو منکم أیها الاخوة والأخوات انصار الإمام المهدی (ع) أن تتعاملوا ببینکم بالرحمة والرأفة الصادقة النابعة من الإیمان بالله سبحانه وتعالی) (بیان نصیحة الأنصار)

(برادران و خواهران! ای انصار امام مهدی علیه‌السلام! انتظارم از شما این است که با همدیگر با رحمت و مهربانی صادقانه که از ایمان به خدای سبحان و متعال نشأت می‌گیرد تعامل کنید).

(فلیعامل الصغیر منکم الکبیر کما فرض الله علی الابن أن یعامل والده ولیعامل الکبیر منکم الصغیر کما یعامل ابنه بغایة العطف والرحمة) (بیان نصیحة الأنصار)

(برخورد کوچکترهایتان با بزرگترها باید همانند برخورد فرزند با پدرش باشد، و برخورد بزرگترهاتان با کوچکترها باید همانند برخورد با فرزند در نهایت مهربانی و رحمت باشد).

و این همان چیزی است که مردم در زمان ظهور قائم آل محمد علیهم‌السلام انتظارش را می‌کشند و امروز زمان آن رسیده است و آنان که ادعای نصرت حجت خدا را دارند باید به آن پایبند و ملتزم باشند. حضرت در بیان راهکار عامل شدن به این صفات عارفانه، می‌فرماید:

(أرجو منک أن تتوکل علی الله توکلاً حقیقیّاً بکلّ قلبک، ولا تعتمد علی فهمک، بل أخلص لله سبحانه وتعالی حتی لا تری نفسک بل تراه هو سبحانه، هو فقط، عندها تجعل الله ینطق علی لسانک ویقول ما یرید بک ویظهر حقه من خللالک) (بیانیه نصیحت به انصار در ماه مبارک رمضان)

(انتظارم این است که بر خدا توکل کنی توکلی حقیقی با تمام قلب خود، و بر فهم و درک خود اعتماد نکنی، بلکه خود را برای خدا خالص کن تا آنجا که خود را نبینی و فقط خدا را ببینی، فقط خدا. در این صورت است که خدا با زبان تو سخن می‌گوید و آنچه را اراده می‌کند به وسیله تو می‌گوید و حق را از ناحیه تو ظاهر می‌سازد).

و اینگونه مسیر را برای ما روشن می‌کند:

(الدعوة بید الله و أیضا الله یعطی للمؤمن بحسب اخلاصه. والقلب یرق لذكر الله و ذکر أولیائه، فإذا قست القلوب فاعرجوا بها علی ذکر الله، و اقرؤوا القرآن یمکنکم من الدعاء، وتدبروا سیرة أولیاء الله واتعظوا بها) (مع العبد الصالح، ج ۱، ص ۹۶)

(دعوت به دست خدا است؛ و نیز خدا بر اساس اخلاص مؤمن، به او عطا می‌فرماید. قلب با ذکر خدا و ذکر اولیای الهی نرم می‌شود؛ لذا هرگاه قلبها دچار قساوت شد، با ذکر خدا بر آن غلبه کنید. به قرائت قرآن بپردازید و هر مقدار که می‌توانید دعا بخوانید. در سیره‌ی اولیاء الهی تدبر کنید و از آن پند بگیرید).

سید سلام‌الله‌علیه بعد از بیان این حقایق، متواضعانه می‌فرماید:

(هذه نصیحتی لکم واعذرنی علی شدتی معکم. این نصیحت من به شما است، و به خاطر درشتی‌ام با شما عذر می‌خواهم) (مع العبد الصالح، ج ۱، ص ۱)
پس ای خواهران و برادران انصاری! بیایید جهاد اکبر را شروع کنیم و موجبات خرسندی مولا و مقتدایمان احمدالحسن و پدر بزرگوارش حجت بن الحسن العسکری علیهما‌السلام را فراهم آوریم.

از خدای منان مسئلت داریم ما را از انصار حقیقی قائم علیه‌السلام و سنگی در دستان مبارکش قرار دهد تا بتوانیم یاریگر او و دین خدا باشیم و توفیقمان دهد تا زمانی که زنده‌ایم موجب رنجش قلب نازنین حجتش نباشیم.

والحمد لله رب العالمین

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

نگ و عار برای آنها). (بیان نصیحة الأنصار)

و در جای دیگری، در نهایت محبت و لطف، خطاب به انصار می‌فرماید:

(یا انصار الله! یا انصار الأنبیاء والمرسلین! یا انصار الحسین علیه‌السلام! یا انصار الإمام المهدی علیه‌السلام! اتقوا الله و تیقنوا و انظروا کیف تخلفون الإمام المهدی علیه‌السلام فی أمانته عنکد. «ای انصار خدا! ای انصار انبیاء و فرستادگان الهی! ای انصار حسین علیه‌السلام! ای انصار امام مهدی علیه‌السلام! پروای الهی داشته باشید و به یقین برسید و بنگرید چگونه امانتداری برای امام مهدی علیه‌السلام هستید (و با امانتش چگونه رفتار کرده‌اید)؟

آنگاه خواسته‌اش را اینگونه بیان می‌فرماید: (المطلوب منکم أن تتخذوا القرار الصحیح والاختیار الصحیح بین، وعندما ینجو الإنسان المؤمن «آنا ... هو»، وعندما یكون الاختیار صحیحا من الأنا یحقق ما جاء لأجله الأنبیاء والأوصیاء (ع). (مع العبدالصالح، ج ۱، ص ۹۵)

(آنچه از شما خواسته شده این است که: بین «من ... او» تصمیم و انتخاب درستی در پیش بگیرید. هنگامی‌که انتخاب درست باشد و هنگامی‌که انسان مؤمن از منیت نجات یابد، آنچه انبیاء و اوصیاء به خاطر آن آمده‌اند محقق می‌شود). و سپس از انصار می‌خواهد که تقوای الهی پیشه کنند و به اصلاح نفس خود بپردازند.

(اتقوا الله و انشغلوا باصلاح أنفسکم) (مع العبد الصالح، ج ۱، ص)

و می‌فرماید: (ابتعدوا عن الریا و المماراة و حب الظهور و الفخر و الکذب و الحرص....) (بیان نصیحة الأنصار)(دوری کنید از ریا و جدال و لجبازی و علاقه به دیده شدن و فخر فروشی و دروغگوئی و حرص بر دنیا...).



این حداقل چیزی است که باید انصار حجج الهی رعایت کنند.

سید علیه‌السلام در بیان راهکار برای خروج از این مصیبت‌ها می‌فرماید:

(أعینونا بعلم وعمل وإخلاص وإصلاح ذات بینکم، کونوا خیر أمة أخرجت للناس، وإن لم یکن أصحاب الکهف فکونوا أنتم لمن قیلکم ومن یأتی بعدکم عجباً) (الجواب المنیر، ج ۳، ص ۳۷)

(ما را با علم و عمل و اخلاص و اصلاح بین خودتان یاری دهید، بهترین امتی باشید که برای مردم خارج شده است، و اگر اصحاب کهف نبود پس شما برای گذشتگان و آیندگان مایه تعجب باشید).

انتظار سید علیه‌السلام از انصار در این فراز شریف جای دقت و تأمل دارد. این کلام زیبا نشان از ظرفیت انصار ایشان می‌دهد که اگر بخوانند می‌توانند به جایی برسند که برای گذشتگان و آیندگان مایه شگفتی باشند. و لذا می‌فرماید:

(فکونوا جمیعاً کالبنیان المرصوص وأعدوا العدة، وهیئوا أنفسکم بالعلم والعمل الجادّ والإخلاص لله سبحانه وتعالی، وعلیکم بالطهارة والصلاة والدعاء وفقکم الله وسددکم ونصرکم نصراً عزیزاً) (بیانیه نصیحت به انصار در ماه مبارک رمضان)

ترتیبی خاص در گوشه‌ای از میز قرار دهید حال این سوال را می‌پرسیم که چیدمان کدام یک منظم‌تر است؟

از دید بصری و نظم متعارف ۱۰ گوی اول نظم بیشتری دارند زیرا ترتیب دارند ولی از نظر ترمودینامیک نظم در ۱۰ گوی دوم فشرده شده در گوشه میز بیشتر است.

که در بیان برخی از خدانا‌باوران مفهوم علمی بی‌نظمی در تغییر آنتروپی سیستم با کاربردی در قالب شلوغی و هرج و مرج تبدیل شده است. در حالی‌که معنای بهتر آنتروپی احتمال یافتن هر ذره در مکان‌های مختلف سیستم یا توزیع انرژی در بین انواع حرکت‌های مولکولی و شیوه آرایش ذره‌ها در سامانه می‌باشد. و باید بدانند که بی‌نظمی بصری و آنتروپی یکی نیستند.

برای فهم بهتر این بی نظمی مثال‌های دیگری می‌زنیم.

برای یک ماده به طور کلی آنتروپی گازها بیشتر از آنتروپی مایعات و آنتروپی مایعات بیشتر از آنتروپی جامدات است.

آنتروپی جامد > آنتروپی مایع > آنتروپی گاز

زیرا جامدات با پیوندهای مولکولی در کنار یکدیگر قرار گرفته و تعداد حالات ممکن تصادفی برای آنها کم‌تر است و به همین نسبت نظم در مایعات بیشتر از گازها می‌باشد زیرا گازها فضای بیشتری برای حرکت و قرار گیری دارند.

و در بین گازها هر چه حجم کم‌تر می‌شود آنتروپی کاهش می‌یابد مثلاً ۲۰ مولکول اکسیژن در فضای ۲۰ متر مکعب نظم بیشتری نسبت به ۲۰ مولکول اکسیژن در فضای ۴۰ متر مکعب دارند.

یا در مثال دیگر آب شور در یک لیوان نظم بیشتری نسبت به آب شیرین در همان لیوان دارد زیرا غلظت آن بیشتر است زیرا آب شور تعداد مولکول‌ها و یون‌های بیشتری دارد و احتمال قرارگیری در مکان‌های مختلف کمتر است.

یا مثال جالب‌تر اینکه اگر آب داخل یک لیوان بر روی زمین ریخته شود آنتروپی آن افزایش می‌یابد یعنی همان حجم آب وقتی در لیوان است آنتروپیش کمتر از هنگامی است که بر روی زمین پخش شده است زیرا آب پخش شده احتمال بی‌نظمی و قرارگیری در مکان‌های بیشتری را دارد این در حالی‌ست که آب داخل لیوان محصور شده است.

و نکته دیگر نقش دما در آنتروپی (بی‌نظمی) هست که باید بدان توجه شود هنگامی‌که ماده‌ای گرم می‌شود، آنتروپی آن افزایش می‌یابد چون حرکت مولکول‌های آن افزایش می‌یابد و حالت تصادفی بیش‌تری پیدا می‌کند. گرما به صورت طبیعی از جسم گرم‌تر به جسم سردتر جاری می‌شود چون گرم شدن جسم سردتر آنتروپی

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل علی محمد و آل محمد الأئمة والمهدیین و سلم تسلیما بیان رنجنامه‌ای از قائم آل محمد (علیهم‌السلام)

یکی از مشکلاتی که حجت‌های الهی در دعوت‌های خود با آن روبرو بوده و هستند عدم باورمندی یا دیر به باور رسیدن ایمان آورندگان به آن حجت الهی بوده است. متأسفانه در طول تاریخ، انصار هر کدام از حجت‌های الهی نمی‌توانسته‌اند به این باور قلبی برسند که آن حجت الهی همان کسی است که حجت‌های قبل از او وعده آمدنش را داده‌اند و به همین دلیل در سرسپردگی تام به حجت زمانشان کم کاری و بی‌توجهی مشاهده می‌کنیم. و لذا در طول تاریخ در بین باران این رسولان الهی، اندک افرادی می‌بینیم که حقیقتا به عنوان انصار واقعی آنها در خدمت آن رسولان باشند و معمولا این آیت‌های الهی در ابلاغ دعوت و نشر آن، مظلوم و غریب بوده‌اند. در دعوت یمانی آل محمد وصی و فرستاده امام مهدی علیهما السلام نیز همین مظلومیت و غربت دیده می‌شود.

متأسفانه ما مدعیان یاری قائم آل محمد علیهم‌السلام به خاطر عدم باور قلبی‌مان نسبت به حجت خدا، گاهی موجب رنجش ایشان می‌شویم، که آثار سوء آن را نیز در زندگی معنوی خود می‌بینیم.

احمدالحسن علیه‌السلام فرمودند: (أعمالکم تعرض علینا وفيها کل واحد یصرخ أنا، لماذا لا تجاهدون أنفسکم؟ ألا تستحون من الله، من محمد، من علی، من آل محمد (ع)؟! الکل، الکل، الکل) (مع العبد الصالح، ج ۱، ص ۹۶)

(اعمال شما بر ما عرضه می‌شود و در آن، هر کس فریاد می‌زند من! چرا با نفس خود مجاهده نمی‌کنید؟! آیا از خدا، از محمد (ص)، از علی (ع) و از آل محمد (ع) شرم نمیکنید؟! همگی، همگی، همگی، همگی!).

این منیت درون ما چقدر برای اهل‌بیت علیهم‌السلام زجرآور است. و ما چقدر نسبت به آن بی‌تفاوتیم.

فرمودند: (کل واحد منکم یری نفسه أنه خیر الخلق، وأنه أفضل من کل الأنصار، أو أفضل من بعض الأنصار).

(هر کدام از شما خودش را بهترین مردم می‌داند و خود را از همه یا برخی از انصار برتر می‌داند!!).

سید علیه‌السلام تلاش می‌کنند ما را با نکبت منیت و آثار سوء آن آشنا کنند، تا بلکه با فاصله گرفتن از آن در تعالی روح خود و سایر انسان‌ها در مسیر کمال مؤثر باشیم. فرمودند: (... هل تطنون أن شغلی فیکم فقط، سیهلك أكثر الناس وهم علی ضلال ویذهبون إلی جهنم، وأنتم کل واحد مشغول بنفسه، کل واحد منکم یصیح أنا؟) (مع العبد الصالح، ج ۱، ص ۹۶)

(آیا گمان می‌کنید مشغله‌ی من، فقط شما هستید؟ بیشتر مردم در حالی از بین خواهند رفت که بر گمراهی‌اند و وارد جهنم می‌شوند و حال آنکه هر یک از شما مشغول به خوبیشتن خویش است. هر یک از شما فریاد منیت سر می‌دهد!؟).

مولایمان احمدالحسن علیه‌السلام از اینکه انصار، خود را از پیش نجات یافته تلقی کنند گلایه دارد و می‌فرماید:

(والله، الذی سیأتی یشیب الصغیر. هل تعون؟ اقول لک هلاک اکثر الناس!! انتم لاتخافون الموت و تصرخون أنا أنا أنا!! من أعطاکم الأمان من الهلاک معهم؟ و أنتم تصرخون أنا أنا أنا!!) (مع العبد الصالح، ج ۱، ص ۹۶)

به خدا قسم چیزی که در پیش رو است، کودک را پیر می‌کند!! آیا درک می‌کنید؟! من با شما درباره از بین رفتن اکثر مردم سخن می‌گویم!! شما از مرگ نمی‌ترسید و بانگ «من من من» سر می‌دهید!! چه کس به شما امان داده است که با آنها هلاک نمی‌شوید؟! و حال آن که فریاد می‌زنید «من من من»!

ایشان سلام‌الله‌علیه با دلی محزون می‌فرماید: لأحتاج کلاما کثیرا، أريد منکم عملا قلیلا. (مع العبد الصالح، ج ۱، ص ۹۶) (من از شما زیاده‌گویی نمی‌خواهم بلکه خواهان عملی اندک از شما هستم.)و حداقل انتظار خود از انصارش را اینگونه بیان می‌فرماید: (کونوا زینا لآل محمد و لاتکونوا شینا علیهم. زینت و آبروی آل محمد باشید نه مایه

قسمت دوم :

آیا جهان به سمت بی نظمی ، زوال و فروپاشی پیش می‌رود؟!

همانطور که احمدالحسن گفته‌اند هیچ الزامی وجود ندارد که تمام اجزای یک سیستم بسته به سمت افزایش آنتروپی حرکت کنند (بلکه کل سیستم به این سمت می‌رود) و ممکن است بخش‌هایی در مواقعی به سمت کاهش آنتروپی حرکت کنند.

پس تاکنون فهمیدیم که هیچ جبری وجود ندارد که تمام پدیده‌های جهان را به سمت بی‌نظمی براند و ممکن است در بخش‌هایی با کاهش آنتروپی مواجه باشیم. اما آیا واقعا نظمی در جهان وجود ندارد و جهان از ابتدای مهیانگ تاکنون به سمت بی‌نظمی پیش می‌رود و این همه منظومه‌ها و کهکشان‌ها و تولد ستارگان و بوجود آمدن سیاره‌ی زمین و در نهایت پیدایش شگفت‌انگیز حیات بر روی آن و سیر پیچیده تکامل حیات در طول ۳/۵ میلیارد سال اخیر حرکت به سمت بی‌نظمی محسوب می‌شود؟!

قبل از پاسخ بدین سوال کمی واژه نظم را بررسی می‌کنیم. نکته مهمی که خدانا‌باوران به عمد یا به وسیله جهلشان از آن چشم‌پوشی می‌کنند این است که مفهوم علمی بی‌نظمی در تغییر آنتروپی سیستم با بی‌نظمی بصری و متداول که مد نظر ما هست متفاوت است زیرا بی‌نظمی بصری مانند هرج و مرج و شلوغی، عدم وجود ترتیب و برخورد ذرات یا مخلوط شدن در میان هم تعریف می‌شود یعنی حاکم نبودن قاعده و قانون بر یک سیستم مثلا ما با مشاهده تعدادی آجر که به ترتیب کنار هم قرار گرفتند پی‌ی می‌بریم که نظم دارند و مشاهده تعدادی آجر بدون ترتیب و غیر مرتب را مصداق بی‌نظمی می‌دانیم و این در حالیست که مفهوم بی‌نظمی در آنتروپی معیاری از تعداد حالت‌های داخلی (تعداد راه‌های پخش ذرات) است که یک سامانه می‌تواند داشته باشد و آنتروپی به این دلیل در سیستم بسته افزایش می‌یابد که برای بخش‌های یک سیستم تعداد چیدمان‌های نامنظم بسیار بیشتر از تعداد چیدمان‌های منظم است پس افزایش آنتروپی در سیستم بسته یا ایزوله یعنی تغییر حالت سیستم از یک حالت کم احتمال به حالت پر احتمال. و در یک تحلیل آماری می‌توان نشان داد که همواره تعداد حالات بی‌نظم یک سیستم بسیار پرشمارتر از حالت منظم آن است. پس وقتی آنتروپی افزایش می‌یابد به تبع آن تعداد حالت‌های سیستم هم افزایش می‌یابد و افزایش تعداد حالات، بی‌نظمی را افزایش می‌دهد.

برای مثال شما ۲۰ گوی را در نظر بگیرید ۱۰ گوی را به ترتیب بر روی میزی در ۵ ستون و دو ردیف با فاصله مشخصی از هم قرار دهید و آن ۱۰ گوی دیگر را بدون

قسمت یازدهم:

آفرینش انسان و اثر و جود او در عالم جسمانی

آیا می‌دانی حسادت چیست و نحوه‌ی اثرگذاری آن به چه صورت است؟ و چرا حسد جزو گناهان کبیره به شمار می‌رود و صاحبش (شخص حسود) حتی اگر حسدش به طور جسمانی به مرحله‌ی عمل نرسد، بابت آن محاسبه و مجازات می‌شود؟ در ابتدا باید به انسان و وجود او در عالم جسمانی نگاهی بیاندازیم. عالم جسمانی، در واقع تراکم نیرو یا قدرت است و به همین دلیل، تراکم، بین بیشترین مقدار و کمترین مقدار در نوسان است. گمان می‌کنم شما این خاصیت را در مواد جسمانی مختلفی که می‌شناسی، به وضوح مشاهده می‌کنی، هر چند این اجسام تقریباً در یک سطح قرار دارند و بین آنها تفاوت زیادی وجود ندارد. شما قطعاً گازی که زمین را احاطه کرده در دسته‌بندی متفاوتی نسبت به آب قرار می‌دهی، همین طور سنگ و دیگر مواد را. شما هوا یا گاز پیرامون زمین را نمی‌بینی ولی عدم مشاهده‌ی آن توسط شما، نفی‌کننده‌ی وجود آن در این زمین نیست. وجود انسان هر انسانی- از آسمان اول یا منتهی‌الیه پایینی آن (همان نفس او است) تا به چگال‌ترین (متراکم‌ترین) چیز در این عالم جسمانی امتداد می‌یابد؛ لذا شما در ترکیب جسم انسان با معادنی روبه‌رو هستی؛ در حقیقت در اینجا ما با نفس، جسم مادی مرئی و جسم مادی غیرمرئی سروکار داریم. برای این که مطلب برای شما آسان شود می‌گویم یک جسم نامرئی؛ در حقیقت تجلیات بسیار زیاد و ظهورهای بسیار زیادی وجود دارد که به تعداد آنها، برای انسان جسم یافت می‌شود. به همین دلیل است که خدای متعال فرموده است: «وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» (و اگر بخواهید که نعمت‌های خدا را شمارش کنید، نمی‌توانید). (ابراهیم: ۳۴). شمارش، ممکن، ولی تعیین تعداد (احصاء)، ناممکن است، به این دلیل که تعداد وجودهای انسان که نعمت‌های الهی بر آنها افزوده شده، برابر است با امتداد وجود انسان تقسیم بر تجلی‌اش (یعنی ما برای این که بر تعداد و شماره وجودهای انسان از آسمان اول تا این عالم جسمانی دست یابیم، باید «امتداد وجود او از آسمان اول تا این عالم» را بر «تجلی او» که الزاماً باید در بهترین صورت باشد، تقسیم کنیم. منظور ما از بهترین صورت این است که اجازه دهد نور به آنچه که از تجلی و ظهور بعد از آن قرار دارد، تراوش کند و این طور نخواهد شد مگر این که به حدی رقیق و کمترین حد ممکن باشد تا در طول آن امتدادی عمودی، یگانه و متصل به وجود آید علی‌رغم این که در حقیقت عبارت است از پیوستن تجلی به تجلی و ظهوری به ظهور (دیگر).)، و از آنجا که تجلی باید کمترین حد ممکن باشد تا ارتباط و اتصال بین وجودهای انسان برقرار شود و به عبارت دیگر وی یک مجموعه یک‌پارچه و کامل باشد، لذا هر تجلی، نزدیک‌ترین چیز به صفر است.

حال با تقسیم هر عدد بر صفر، چه نتیجه‌ای به دست می‌آید؟ نتیجه، بی‌نهایت است، و بی‌نهایت نه شمرده می‌شود و نه مقدار دارد؛ اما در اینجا صفر نداریم بلکه با عددی سر و کار داریم که نزدیک‌ترین چیز به صفر محسوب می‌شود. نتیجه‌ی تقسیم هر عدد بر نزدیک‌ترین مقدار به صفر چه می‌شود؟ نتیجه، عددی بسیار بزرگ است که هر چند جزو اعداد به شمار می‌رود ولی مقدار (احصاء) ندارد و بالاتر از حد شمارش است. برای این که مطلب را به ذهن شما نزدیک کنم، تصور کن که این عدد عبارت

است از یک و جلویش به اندازه‌ی یک میلیارد سال نوری صفر تا بتواند به شماره درآید. اگر نعمت‌های الهی ده یا صد یا هزار مورد بود، قابل شمارش و اندازه‌گیری می‌بود و اگر به شما می‌گفتم: تعداد نعمت‌هایی که خدا به شما داده را شماره کن، هر چه قدر هم نعمت بشماری، تعداد آنها به یک میلیون نعمت نمی‌رسد؛ من گمان نمی‌کنم شما حتی بتوانی هزار نعمت را بشماری؛ بنابراین چگونه است که خدای متعال می‌فرماید نمی‌توانید آنها را اندازه‌گیری (تعیین مقدار) نمایید؟ و بر چه اصلی چنین چیزی می‌فرماید؛ در حالی که این نعمت‌ها هر چند فراتر از اندازه‌گیری (تعیین مقدار) است ولی در زمره‌ی معهودات (قابل شمارش‌ها) قرار دارند؟ انسان دارای تجلیات و وجودهای زیادی است شناخت پیدا کنید. همان طور که قبلاً شرح دادم اگر چه این تجلیات قابل شمارش است ولی اندازه‌گیری و تعیین مقدار (احصاء) آنها ناممکن است. هر نعمتی از نعمت‌های الهی، بر تمام این تجلیات افزوده شده و لذا فقط یک نعمت هم به تنهایی کافی است تا غیرقابل شمارش بودن نعمت‌ها بر خودمان را متوجه شویم. بنابراین تنها یک جسم از این اجسام و یا تجلیات کافی است تا وجود سومی هم در کنار آن موجود باشد و همان طور که این جسم در این عالم جسمانی تاثیر می‌گذارد، آن جسم سوم نیز تاثیرگذار باشد.

اکنون به موضوع حسادت بازمی‌گردیم: به عنوان مثال شخصی در آرزوی داشتن خودروی فرد دیگری است و امید دارد که این خودرو از دست آن فرد برود و از آن خود او شود. این خودرو در حال حرکت، در مسیر واژگون می‌شود و تصادف می‌کند. آیا این نوعی از حسادت نیست؟ چرا حسادت حرام است و چرا با این که شخص حسود با دستان خویش خودرو را واژگون نکرده، بر این کارش عقوبت می‌بیند؟ آری فرد حسود با جسم سوم خود یا با وجود جسمانی نامرئی‌اش که در این عالم جسمانی تاثیرگذار است، خودرو را واژگون ساخته است. این تجلیات دارای مراتب و درجاتی است و قبلاً بیان کردم که غیرمرئی می‌باشد ولی آن اندازه از تراکم و غلظت را دارا است تا برای اثرگذاری در این عالم جسمانی و آنچه در آن است، کفایت کند. بنابراین خداوند سبحان به وسیله‌ی این تجلی یا جسم نامرئی، قدرت تاثیرگذاری بر دیگران را در انسان قرار داده است و به این صورت او را مورد امتحان و آزمایش قرار می‌دهد. خدا انسان را امر فرموده که با این قدرت، به شرارت و پلیدی نپردازد. اگر او کار بدی انجام دهد مورد محاسبه و مواخذه قرار می‌گیرد زیرا او این کار را به دست خودش انجام داده است؛ لذا بر خلاف آنچه مردم گمان می‌کنند، حسد، صرفاً یک عمل نفسانی نیست، وجود مرفوع نیز نوعی از این تجلیات و وجودها است و برای او جسمی از همین نوع می‌باشد».

به خاطر شناخت حقیقت این نماد جهانی (جمعه‌ی ۱۳) و حزن و اندوه مردم در آن، از سید احمد الحسن (ع) در باره‌ی آن سؤال کردم، و نص جوابش این بود و فرمودند: (اکنون تقریباً میلیون‌ها بشر از جمعه‌ای که با ۱۳ مصادف باشد نفرت دارند، همان طوری که می‌دانیم اغلب مردم تجربی‌اند، یعنی اگر چیزی را تجربه کردند و برای آن واقعیتی یافتند به آن معتقد می‌شوند، پس آن‌ها به سبب تجربه‌ای که دارند دریافتند روز جمعه‌ای که با ۱۳ مصادف بوده باشد، گاهی اوقات در همان روز بعضی از جوانانشان به شکلی که قابل توجه باشد بر آورده نمی‌شود و از این راه به آن معتقد شدند. و این مسئله حتی از ائمه علیهم السلام در باره‌ی روز عاشورا روایت شده و

انسان مؤمن در این روز برای قضاء نیاز خود یا شبیه به آن خارج نمی‌شود. و علی‌رغم حزن و اندوه مردم یا نفرتی که از جمعه‌ی ۱۳ دارند ولی با این همه از علت سبب غافل‌اند، و مردم بسیاری از امور را انجام می‌دهند ولی از حقیقت و اصل آن‌ها غافل‌اند، مثلاً: هنگامی که مردم بخواهند خود را از شر حسد دور کنند به چوب می‌زنند، در حالی که اصل این امر تمسک به صلیبی که شبیه عیسی بالای آن به صلیب کشیده شده است زیرا که آن از چوب است.

و بخصوص آن چه که در باره‌ی آن صحبت کردیم (یعنی جمعه ۱۳)، واعتقاد دارم که عدد ۱۳ در اسلام و مسیحیت واضح است، اما جمعه ودر آن جا یک جمعه حزن و اندوه است که در آن به صلیب شدن اتفاق افتاد، پس وقتی که سیزدهمین وصی (وصی ۱۳) در روز جمعه به صلیب کشیده می‌شود، آیا این علت معقولی نیست تا مردم این روز را روز دلگیر و خسته کننده بشمارند، به اعتبار این که آن روزی اندوهناک است. وما بدین امر استدلال نمی‌کنیم، ولی آن بیان را برای کسانی که به آن اعتقاد دارند روشن می‌کنیم، بدون این که اصل اعتقاد وعدم راحتی خود را نسبت به جمعه‌ی شماره‌ی ۱۳ بفهمند. طبیعی ست، عده‌ای از این امر دور شدند و عدد ۱۳ را عددی بدیمن شمردند، واین امری ست که ما به آن علاقه‌ای نداریم، وما از اعتقادی سخن می‌گویم که ملیون‌ها بشر به آن معتقدند، وآن جمعه‌ای که با ۱۳ مصادف بوده، روزی که برای آن‌ها آرامش بخش نیست یا از آن می‌ترسند یا آن را بدیمن و شوم می‌شمارند، اکنون علت آن روشن شد وآن همان روزی ست که وصی ۱۳ در آن به صلیب کشیده شده است، یعنی به طور کامل مانند روز دهم محرم روز حزن و اندوه چرا که در آن وصی سوم (امام حسین (ع)) به قتل رسید، با این تفاوت که جمعه‌ی ۱۳ شمول بیشتری را در بر گرفته و انسان متدین و غیر متدین به آن اعتقاد دارد.)



نشانه‌های ظهور

ادامه از شماره قبل

۵- انتشار فحشاء و قطع صله‌ی ارحام:

از شروط قیام ساعت، گسترش فحشاء و دشنام و قطع صله رحم و خیانتکار دانستن امانت‌دار و اطمینان به خائن است.

۶- دروغ‌گو پنداشتن راست‌گو و راست‌گو پنداشتن دروغ‌گو:

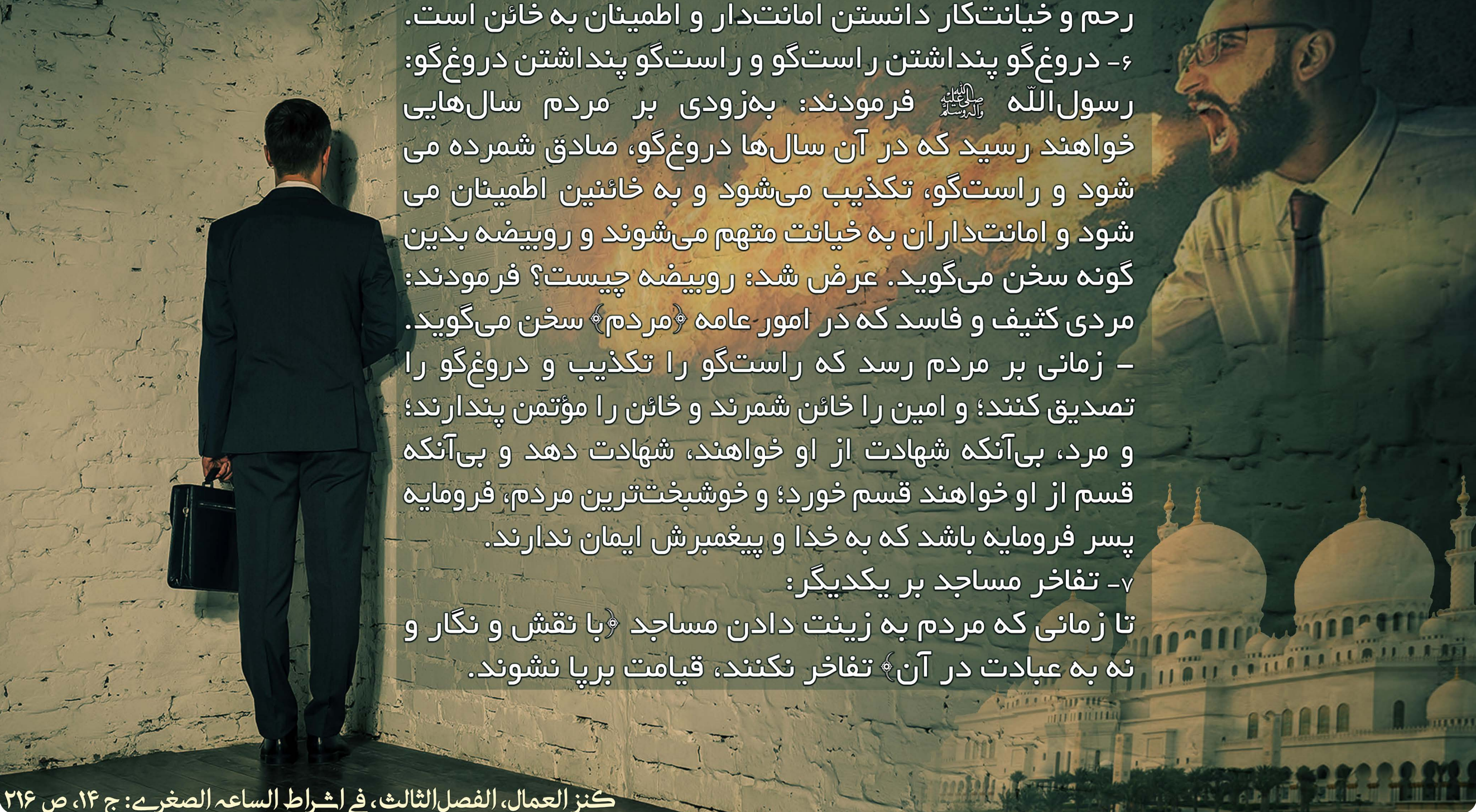
رسول الله ﷺ فرمودند: به‌زودی بر مردم سال‌هایی خواهند رسید که در آن سال‌ها دروغ‌گو، صادق شمرده می‌شود و راست‌گو، تکذیب می‌شود و به خائنین اطمینان می‌شود و امانت‌داران به خیانت متهم می‌شوند و روییضه بدین گونه سخن می‌گوید. عرض شد: روییضه چیست؟ فرمودند: مردی کثیف و فاسد که در امور عامه «مردم» سخن می‌گوید.

– زمانی بر مردم رسد که راست‌گو را تکذیب و دروغ‌گو را تصدیق کنند؛ و امین را خائن شمرند و خائن را مؤتمن پندارند؛ و مرد، بی‌آنکه شهادت از او خواهند، شهادت دهد و بی‌آنکه قسم از او خواهند قسم خورد؛ و خوشبخت‌ترین مردم، فرومایه پسر فرومایه باشد که به خدا و پیغمبرش ایمان ندارند.

۷- تفاخر مساجد بر یکدیگر:

تا زمانی که مردم به زینت دادن مساجد «با نقش و نگار و نه به عبادت در آن» تفاخر نکنند، قیامت برپا نشوند.

در نزدیک شدن



نظر غضبناک بود. پس عمر گفت: چرا (برای چه چیزی) آنها را بر گردادی؟ فرمود: آن آشپزیدنی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: قلم از سه کس برداشته شد: از خوابیده تا بیدار گردد و از کوچک تا بزرگ شود از مجنون تا عقلش بازگردد. گفت: بله. علی (رضی الله عنه) از او پرسید: پس همانا او از دیوانگان بنی فلان هست پس شاید او را آورده در حالیکه او با او بوده است؟ پس عمر گفت: نمی‌دانم. فرمود: من هم نمی‌دانم. پس او را سنگسار نکرد.» (مسند أحمد: ج ۱ ص ۱۵۴)

و روایت ابو داود در سنن است که: عثمان ابن ابی شیبیه به ما گفت: جریر به ما گفت: از اعمش از ابی ظبیان از ابن عباس گفت: پیش عمر زن مجنونی را به جرم زنا آوردند و مشورت با مردم کرده پس امر به رجم او کرد. پس با او بر علی ابن ابی طالب (رضی الله عنه) گذشت. پس او فرمود: این زن را چه حال است؟ گفتند: مجنون بنی فلان زنا کرده است و عمر امر به رجم او نموده است. گفت: پس فرمود: او را بازگردانید. سپس آمد و فرمود: ای امیرالمومنان آیا نمی‌دانی که قلم از سه کس برداشته شده است: از مجنون تا از جنون بری گردد، از خوابیده تا بیدار گردد و از کودک تا عاقل شود. گفت: بله. فرمود: پس این حکم رجم چیست؟ گفت: چیزی نیست. فرمود: او را بازگردان. عمر نیز دستور بازگرداندن او را داد. و سپس شروع به تکیه گفتن کرد.» (سنن ابی داود: ج ۲ ص ۳۳۹)

و حاکم روایت می‌کند: ابو عبدالله محمد ابن یعقوب شبیانی به ما خبر داد که محمد ابن عبدالوهاب به ما گفت که جعفر ابن عون خبر داد، که اعمش خبرداد، از ابی ظلیان از ابن عباس رضی الله عنهما، گفت: «پیش عمر زن مجنون را آوردند که مرتکب فجور شده بود پس به رجم او امر کرد. علی ابن ابی طالب (رضی الله عنه) -در حالی که همراه آن زن دو پسر بودند و او را دنبال می‌کردند- فرمودند: این چیست؟ گفتند: عمر امر به رجم او نموده است. فرمود: او را برگردانید. با او به سوی عمر (رضی الله عنه) رفت و فرمود: آیا نمی‌دانی که قلم برداشته شده از مجنون تا عاقل گردد و از مبتلی تا زمانی که توفیق پیدا کند و از خواب کنده تا بیدار گردد و از کودک تا رشد کند. این حدیث بر شروط شیخین صحیح هست و آن را خارج نکردند و آن را شعبه از اعمش با افزایش کلام روایت کرده است.» (المستدرک للحاکم النیشابوری: ج ۴ ص ۳۸)

و ابن عساکر روایت می‌کند: خبر داد ما را ابوبکر محمد ابن عبدالباقی از ابو محمد جوهری املاء از ابو حسن علی ابن عمر ابن احمد حافظ از محمد ابن قاسم ابن زکریا محاربی در کوفه از ابو باهر محمد ابن تسنیم وراق از جعفر ابن محمد ابن حکیم خثعمی از ابراهیم ابن عبدالحمید از رفیع ابن مصقلة از عبدالله ابن ضبیعه عدری از جدش گفت: «دو مرد به نزد عمر آمدند و از او راجع به طلاق کنیز پرسیدند (مراد انقضای عده است)، و عمر ایستاد پس با آنها آمد تا به جماعتی در مسجد که در بین آنها مردی اصلح (کسی که در جلو سر مو ندارد) بود، رو نمود و گفت: ای اصلح رأی تو درباره طلاق کنیز چیست؟ پس سرش را به سویش بالا آورد سپس با انگشت اشاره و وسطی به او اشاره کرد. عمر به او گفت: دو عادت. یکی از آن دو به عمر گفت: سبحان الله برای اینکه تو امیرالمومنین هستی ما به نزد تو آمدم پس تو با ما آمدی تا اینکه بر این مرد توقف کردی پس از او پرسیدی و از او به اینکه با اشاره جواب تو را بدهد راضی شدی؟! پس عمر به آن دو گفت: از این چیزی می‌دانید؟ گفتند: نه. گفت: این علی بن ابی طالب است شهادت می‌دهم بر اینکه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالیکه می‌گفت: قطعا اگر آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه را در کفهی ترازویی قرار دهند سپس ایمان علی علیه‌السلام را در کفهی ترازو قرار دهند ایمان علی علیه‌السلام برتری دارد.» (تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۳۴۱)

مرا بایشان می‌شنوانی، و آنچه که بعد از من در آن اختلاف می‌کنند را برایشان روشن می‌کنی.

خبر داد ما را ابو قاسم هبه الله ابن عبدالله از ابوبکر خطیب از ابو قاسم عبدالله ابن محمد ابن سیدالله نجار از محمد ابن مظفر از اسحاق ابن محمد ابن مروان از ابی از حسن ابن محبوب از ابی حمزه ثمالی از ابی اسحاق از بشیر غفاری از انس ابن مالک نقل می‌کند: رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: «تو مرا غسل می‌دهی و در قبر پنهان می‌سازی و پس از من احکام را بیان می‌کنی.»

ابو سعد احمد ما را خبر داد به وسیله محمد ابن احمد حافظ و محمد ابن هبثم ابن محمد ابن هبثم ادیب که گفتند: از ابی منصور محمد ابن احمد ابن شکروه زاد حافظ و ابو بکر محمد ابن احمد ابن علی سمسار و خبر داد ما را ابو وفا عمر ابن فضل ابن احمد ابن ممیز و ابو عبدالله محمد ابن سعید ابن احمد کرچه خرقی در اصفهان گفتند: از ابو اسحاق ابراهیم ابن محمد ابن خرشید گفت: از ابو عبدالله حسین ابن اسماعیل محاملی از عبدالاعلی ابن واصل از ابو نعیم ضرار ابن صرد از معتمر که گفت: شنیدم از پدرم که یاد کرد از حسن از انس که رسول الله (صلی الله علیه و آله) به علی فرمود: «تو آنچه که بعد از من در آن اختلاف می‌کنند را روشن می‌کنی.»

خبر داد ما را ابو قاسم علی ابن ابراهیم نسیب، از ابو بکر احمد بن علی خطیب اخبرنی ابو فرج طاجیری، از عمر بن احمد واعظ، از محمد بن محمود انباری در بصره، از محمد بن قاسم بن هاشم، از ابی، از عبد صمد بن سعید ابو عبد رحمن، از فضل بن موسی، از وکیع، از اعمش، از ابی وائل، از حذیفه، گفت: نبی (صلی الله علیه وسلم) به علی: «تو را در آنچه بین من و امتم هست نشانی قرار دادم پس کسی که تو را تبعیت نکند همانا کفر ورزیده است. پایان یافت آنچه که در تاریخ ابن عساکر آمده است.

آیا بعد از این هیچ شبهه‌ای پیدا می‌شود در این مورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را امت را به ولی امر بعد از خودش که همان علی بن ابی‌طالب هست ارجاع داده بود.

و عمر به آن شهادت می‌دهد. و غیر او از علماء اهل تسنن و متکلمین شان اقرار به علم علی (علیه‌السلام) می‌کنند. بلکه در واقع به آن شهادت می‌دهند. و در بیشتر حوادث کسی که حکم خدا را در آن تبیین کند غیر از علی ابن ابی‌طالب (علیه‌السلام) توانایی ندارد. و تاریخ از مراجعه ابوبکر و عمر و غیر این دو به علی ابن ابی‌طالب (علیه‌السلام) شواهد بسیاری را نقل می‌کند. به این دلیل که وجود او برای رسیدن به حکم الله سبحانه قادر بود. و او یکی از مقصودین از کلمه اولی الامر در قول خدای تعالی است: (وَلَوْ رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يَسْتَبِطُونَ مِنْهُمْ) و بدون خواندن حوادثی که بعدها مورد از آن رسیده است، که برای علی ابن ابی‌طالب سخن مفصلی در آن حوادث داشته است بعد از این که بیشتر صحابه از جواب به آن عاجز شدند پس او محل رجوع در مضلات بود.

و نمونه‌ای از آن برای خواننده بزرگوار:

احمد در مسندش روایت می‌کند: عبدالله به ما گفت: « پدرم به من گفت که غفان و حماد از عطاء ابن سائب از ابی طلیبان جنبی گفتند: «عمر ابن خطاب (رضی الله عنه) دستور داد زنی را که مرتکب زنا شده بود، رجم کند. پس با زن برای سنگسار رفتند، و علی(رضی الله عنه) آنها را در راه دید پس فرمود: این چیست؟ گفتند: او زنا کرده و عمر حکم به رجمش داده است. پس علی زن را از دست آنها گرفت و آنها را برگرداند. پس آنها به نزد عمر (رضی الله عنه) برگشتند. پس گفت: چه کسی شما را برگرداند؟ گفتند: علی (رضی الله عنه) ما را برگردن. عمر رضی الله عنه گفت: علی کاری انجام نمی‌دهد مگر این که علمش را دارد. و به سوی علی فرستاد. پس آمد در حالیکه به

مراجعہ مسلمانان بہ علی بن ابی طالب (علیہ السلام):

مسلمانان و غیر مسلمانان بعد از نبی (صلی‌الله علیه و آله) در معضلات به علی ابن ابی طالب (علیه‌السلام) مراجعه می‌کردند: زیرا او در شهر علم پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) است. تا اینکه عمر گفت: «لولا علی لهلك عمر (استیعاب: ج ۳ ص ۱۱): اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد.» و می‌گوید: «پناه بر خدا از هر معضلی که ابو حسن نباشد.» (تأویل مختلف الحديث - لابن قتیبه: ص ۱۵۲)

و ایچی -او از متکلمین و فلاسفه اهل سنت بود- در مواقف، بعد اینکه نظر اکثر مفسرین را در مقصود از قول خدای تعالی: **(وَتَمَيِّزْ أَتْنَّ وَاعِيَةً)** (الحاقه: ۱۲) که او علی ابن ابی طالب (علیه‌السلام) است را نقل می‌کند. می‌گوید: «پس عمر گفت: «اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد.»

و برای سخن علی: «اگر پستی ای برای من آماده می‌شد پس برآن می‌نشستم تا بین اهل تورات با توراتشان و بین اهل انجیل با انجیلیشان و بین اهل زبور با زبورشان و بین اهل قرآن با قرآنشان حکم می‌کردم. و سوگند به خدا ای‌های در خشکی یا دریا یا دره یا کوه یا آسمان یا زمین یا شب یا روز نازل نشد مگر این من دانستم درباره‌ی چه کسی نازل شده و درباره‌ی چه چیزی نازل شده است.» و همانا علی (علیه‌السلام) در خطبه‌هایش از اسرار توحید و عدل و نبوت و قضاء و قدر ذکر می‌کند، چیزی که مثل آن در کلام اصحاب واقع نشده است. (المواقف - ایچی: ج ۳ ص ۶۲۷)

و علی (علیه‌السلام) همان فاروق (جداکننده) کسی که میان حق و باطل فرق می‌گذارد. و ابن عساکر روایت می‌کند که گفت: خبر داد ما را ابوبکر محمد ابن حسین از ابو حسین ابن مهتدی از علی ابن عمر ابن محمد حربی از ابو حبیب عباس ابن محمد ابن احمد ابن محمد بری از ابن بنت سدی یعنی اسماعیل ابن موسی از عمرو ابن سعید بصری از فضیل ابن مزروق از ابی سخیله از سلمان و ابوذر که گفتند: رسول‌الله (صلی‌الله علیه و آله و سلم) دست علی را گرفت و فرمود: «آگاه باشید که او اولین کسی است که به من ایمان آورد. و او اولین کسی است که با من در قیامت مصافحه می‌کند. و او صدیق اکبر است. و او جداکننده میان حق و باطل در این امت است. و او پیشوای مومنین است و مال پیشوای ظالمین است.» (تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۴۱)

فرمود: (صلی‌الله علیه و آله) به علی (علیه‌السلام): «**هو** برای اتمم آنچه را که بعد از من در آن دچار اختلاف می‌گردند تبیین می‌کنی.» (المستدرک - حاکم النیشابوری: ج ۳ ص ۱۲۲)

حاکم بعد از آوردن این حدیث بیان می‌کند: «این حدیث براساس شروط شیخین صحیح است و آن دو آن را خارج نکردند.»

و ابن عساکر شماری دیگری از این روایت ها را نقل کرده است: (تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۲۸۶) خبر داد ما را ابو علی مقری از ابو نعیم حافظ از محمد بن احمد بن علی از محمد بن عثمان بن ابی شیبہ از ابراهیم ابن میمون از علی ابن عباس از حارث بن حصیرہ از قاسم بن جندب از انس روایت می‌کند: که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ای انس از چاه برای وضو من آب بکش. پس ایستاد و دو رکعت نماز گذارد و سپس فرمود: ای انس اولین کسی که بر تو درآید از این در او امیرالمؤمنین و آقای مسلمانان و قائد الغر المحجلین و خاتم الوصیین است، انس گفت: گفتم: بار خدایا او را مردی از انصار قرار ده و این را پنهان می‌داشتم، نگاه علی (ع) آمد. فرمود: چه کس بود ای انس؟ گفتم: علی بود؛ پس آن حضرت برخاست در حالی که شاد و خرم بود و او را در بغل گرفت بعد از آن صورت خود را بر صورت او مالید و از عرق صورت علی بر صورت خود رسانید، امیرالمؤمنین فرمود: یا رسول الله دیدم کاری را بجای آوردی که پیش از این آن را نمی‌کردی، فرمود: چه چیزی مرا منع می‌کند. در حالی که تو حق مرا ادا می‌کنی، و صوت

قسمت چہارم:

شکست منتظران

حضرت موسیٰ (ع):

از پیامبر(ص) روایت شده است که (آن هنگام که یوسف در حال احتضار بود اطرافیانش و یارانش را جمع کرد و برای آنها سختی هایی را که خواهند دید و اینکه مردانشان کشته می شوند و شکم زنان باردار دریده می شود و نوزادانشان را می کشند خبر داد؛ و به آنها گفت که این اتفاق تا زمان ظهور حق که او فرزندی از فرزندان یعقوب است ادامه خواهد داشت. و او مردی است سبزه و بلند قد و تمامی مشخصات ایشان را برای آنها شرح داد و به آن تمسک جستند تا اینکه در زمان بعثت شادید بر بنی اسرائیل سرازیر شد و آنها به مدت چهارصد سال منتظر قیام قائم بودند تا اینکه بشارت و ولادتش را کردند و علامات ظهورش را دیدند و مستحیبا بر آنها فراوان گشت و مجبور شدند که بیشتر کار کنند، و آنها ازقیه خود خواستند که در مورد ظهور با آنها صحبت نتواند ولی او قبول نکرد، کسی را نزد او فرستادند و گفتند که ما در وقت شاداید با سخنان شما دلگرم می شویم و وی آنها را به صحرا برد و در آنجا حدیث قائم را برای آنها بازگو کرد و به آنها گفت که ظهورش نزدیک است؛ و در آن هنگام موسی (ع) برای هدایت آنها ظهور کرد و او جوانی نزد فرعون بود و بر آنان با هیبتی که از ناز و نعمت بود خبر می داد ظاهر شد سوار بر قاطر و با لباس پوستین که بر تن داشت، فقیه وقتی او را دید شناخت و خشم شد و گفت: خدا را شکر که نمرود و ناجی بنی اسرائیل را دیدیم و مردم فهمیدند که او موسی است سجده کردند و خدا را شکر گفتند و موسی چیزی جز آن که خداوند فرجتان را نزدیک گرداند نگفت و پس از آن به مدت پنجاه و اندی سال به شهر مدین رفت و دوباره از نظرها غایب شد و این بار سنجگتری های بیشتر شد و مردم بار دیگر به فقیه رفتند و او پنهان شده بود، کسی را به نزد او فرستادند و گفتند که ما دیگر صبری نداریم و تو پنهان کنی، پس وی به صحرا رفت و آنها را به خوشبختنداری دعوت کرد و گفت: که فرج آنها ۴۰ سال دور است و همگی خدا را شکر گفتند و خداوند بخاطر این سنجششان آن را ۳۰ سال قرار داد.

سپس گفتند: که تمامی نعمت‌ها از خداوند است، خداوند به او وحی کرد که این مدت را ۲۰ سال قرار دادم، سپس خداوند به او وحی کرد و گفت که به آنها بگو نروند چرا که فرجشان را در همین ساعت قرار دادم بعد موسی ظاهر شد در حالیکه سوار بر دراز گویی بود، فقیه خواست تا آنچه که او می‌داند را نیز یارانش بدانند، نزدیک شد و سلام کرد و

گروه چهارم: آن دسته از بنی اسرائیل که از موسی نافرمانی کردند و مثلاً هنگامی که آنها به جنگ امر کرد به ایشان می گفتند: که تو و پروردگارت بروید و بجنگید و ما همین جا نشسته ایم ، و از رفتن به جنگ خوداری کردند.

گروه پنجم: و آنها اقلیت بنی اسرائیل هستند که به موسی(ع) ایمان آوردند و در همراهی او نیز موفق بودند چرا که آنها نور خدا را دیدند و باور کردند و در این راه از سرزنش هیچ کس نهراسیدند و که خوش بحال آنان باد.

و ست خداوند با موسی(ع) موعود و مصلح قوم بنی اسرائیل نیز تکرار شد و اندک افرادی به او ایمان آورده بودند و اکثر مردمی که در انتظار فرجش بودند شکست خورده و به او انواع اتهامات مثل سحر و جادو گر و دروغ و غیره را زدند.



گفت: تو کیستی؟ گفت: موسی، فقیه گفت: فرزند کی هستی؟ گفت: فرزند آل عمران، فقیه گفت: فرزند کی؟ گفت: فرزند قاهب فرزند لاوی فرزند یعقوب، فقیه گفت: برای چه به اینجا آمدی؟ گفت: که من رسالتی از طرف پروردگار دارم، فقیه بلند شد و دست او را بوسید سپس باهم نشستند و پس از مدتی دستور تفرق آنها را داد و بین آن جلسه تا فرجشان ۴۰ سال وقت فاصله بود. اکمال دین ص ۱۴۵، الزام الناصب ج ۱ ص ۲۵۴.

این قصه بعد قیام موسی (ع) وغیبت ایشان و سختی هایی را که مردم در آن زمان کشیده بودند.

و محل شاهد ما در اینجاست که آیا بنی اسرائیل به موسی ایمان آوردند و او را یاری کردند یا اینکه در انتظار موسی و تکیذ او شکست خوردند.

بسیاری از قوم بنی اسرائیل به موسی(ع) ایمان آوردند و لیکن در ادامه مسیر و حرکت با ایشان شکست خوردند

و آنها بر پنج دسته تقسیم می شوند :

گروه اول: که به تبیت از طاعوت زمان خود فرعون ملعون پرداختند و اینان صاحبان جا و مقام بودند همان کسانی که ترس از حکومت فرعون بر آنها چیره شد.

گروه دوم: که تابع بلعم بن باعورا و او فقیه و عالم آن زمان بود که ۱۲ هزار نفر نویسنده زیر دست او می نوشتند و وی علوم الهی را تدریس می کرد و دارای جزئی یا همه اسم اعظم بود همانگونه که بعضی از روایات او را توصیف می کنند. به کتاب قصص الانبیاء تألیف نعمه الله جزایری مرجه کنید

و به رغم تمامی این علوم دینی و منزلت او طلب فرعون را هنگامی که از او خواست تا موسی و قومش را بوسیله اسم اعظم نفرین کند بخاطر پول و جاه و مقام و تقرب به فرعون پیشنهاد را قبول کرد و خداوند در دم او فرمود:

(وَأَلِّمْنَا فِي بَنِي الْأَبْنَاءِ النَّارَ وَالْأَبْنَاءَ فِي بَنِي الْأَبْنَاءِ وَالْأَبْنَاءَ فِي بَنِي الْأَبْنَاءِ) (پس ما را بیاموز که در بنی پسران آتش و پسران را در بنی پسران و پسران را در بنی پسران)

بر این مردم حکایت آن کس را که ما آیات خود را به او عطا کردیم از آن آیات به عصیان سر پیچید چنانچه شیطان او را تعقیب کرد و از گمراهان عالم گردید (الأعراف: ۱۷۵)

گروه سوم: فرقه ای که از سامری تبعیت کردند آن هنگام که برای آنان گوساله ای از طلا درست کرد و به آنها گفت که این خداوند شما است و موسی به شمشاد فروخته و اولین هنگامی بود که موسی بحدت چهل شب برای ملاقات خداوند رفته بود و سامری از آنان انصار موسی (ع) بوده و جبرئیل را می برد و لکن شیطان او را فریب داد و از راه حق منحرف ساخت پس از غیبت موسی (ع) استفاده کرد و گوساله ای ساخت و آنها را به عبادت آن امر کرد و آن هنگام که بر عبادت گوساله اصرار ورزیدند، مردم بسیاری را گمراه ساخت.